

## زتنهائی فغان کردم

تو را بینم درون بستم هر شب  
میان خواب و بیداری  
تنت گرم و لب خندان  
من و شادی و شیدائی  
ز تنهائی فغان کردم  
تو گشتی یار این شبهای تنهائی  
ز تاریکی برآشستم  
تو پرتوافکن شبهای تاری  
جدا کرده مرا یادت  
ز سرمای زمستانی  
تو روح افزا و گرما بخش  
تو خورشیدی تو تابانی  
لطیف مخمل آوای گرم  
دهد شادی به جان ناتوانی

۱۵ نوامبر ۲۰۰۲ استکهلم